

کجا بودی

کجا بودی تو، آن دوران ؟

که گندم کونته رخسارم ،
میوه گلبرگ شفا حق بود .

جوانی در تن و جانم ،
گل اندر گل .

سرایا استیاق وارز بوم

کجا بودی تو، آن دوران ؟

که در تاریکیهای دیر بی روزن ،

بدوم داشتند از روشنایی ها

سرا از نور و نوب آفریدن ،

هر روزیدن

ز خندیدن

ز سادری بخیب عشق رساننده .

و رهبانان و رهبانان

که خود در عیش و مستی ،

خود پرستی

غول در بودند

زمین

از ما

ز دنیا

بی خبر بودند .

کجا بودی که آن شب
که من با چشم از آن آورده من خشم
به خود هر لحظه می نفسم

ندارم چاره از قرآن که بر خشم
ز هر بیدمی دیدار است بگریم
و آید وحش
نم هر بر بیابان؟ هر آردی
که سایه در هر پای خوش بیاده
دست در هر کیم
وقتش کو قلی باشم
بروی صحنه ما والا از آدمی

در این صحنه که بر تو تو دل خوش است
هر کس محروم باز بر خوش است

و این است این من و آنی که دور ما پیدا
... و آنی که دور ما پیدا

نکات روز و شب؟ و نگاه بود...

~~... و آنی که دور ما پیدا~~
~~... و آنی که دور ما پیدا~~
~~... و آنی که دور ما پیدا~~

۲۴ سپتامبر ۱۹۹۰